

برساخت زنانگی در گفتمان تشکل‌های اصولگرا زنان، تاکتیک‌ها و سازوکارهای گفتمانی

محمدتقی کرمی قهپی^{۱*}، طاهره خزائی^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۹/۰۵ صص ۲۴۱-۲۶۲ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۳/۰۸

چکیده

این پژوهش با هدف مطالعه‌ی چگونگی برساخت سوژه‌ی زنانگی در تشکل‌های اصولگرای زنانه به تحلیل گفتمان متن‌های منتشر شده توسط مرکز تحقیقات زن و خانواده وابسته به حوزه‌ی علمیه‌ی خاوران قم و شورای فرهنگی- اجتماعی زنان وابسته به شورای عالی انقلاب فرهنگی، در بازه‌ی زمانی سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۹ پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد این گفتمان از سه منظر بدن، میل جنسی و نقش‌های جنسیتی به زنانگی نگریسته و سه تاکتیک گفتمانی محرک خواندن بدن زنانه، به رسمیت نشناختن میل جنسی زن و قداست خانواده و زن در مقام مادر و همسر را در برساخت زنانگی به کار می‌گیرد. این گفتمان با برساخت دوگانه‌ی خود و دیگری نظام سرمایه‌داری غرب، سوژه‌ی زنانگی را در قالب دو دسته ابژه مطیع و سرکش بازنمایی کرده به طوری که ابژه‌های مطیع، را به عنوان الگوهای مطلوب تکثیر کرده و ابژه‌های مقاوم را با هدف اعمال هرچه بیشتر قدرت و انقیاد سوژه‌ی زنانه طرد کرده و به حاشیه می‌راند تا در نهایت، با بازتولید ساختارهای امتیاز دهنده‌ی سنتی و قانونی برای مردان سرپرستی ایشان بر زنان را در سطوح خرد و کلان تداوم بخشد.

کلمات کلیدی: جنسیت، برساخت زنانگی، تحلیل گفتمان، گفتمان اصولگرا، ایران.

^۱ دانشیار گروه مطالعات زن و خانواده، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

^۲ دانش‌آموخته‌ی دکتری جامعه‌شناسی، دانشکده جامعه‌شناسی، دانشگاه بوردو، بوردو، فرانسه.

*-نویسنده مسئول: mt.karami@yahoo.com

مقدمه

جمهوری اسلامی، در طول حیات خود، صورت‌بندی گفتمانی و معنایی جدیدی را تولید کرده و با تکثیر گفتمان^۱ در حوزه‌های مختلف، هم‌جهت با موضع‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مطلوب، توانسته خود را به عنوان یکی از گفتمان‌های مطرح بشناساند. در میان گفتمان‌های مختلف، یکی از چالش‌برانگیزترین صورت‌بندی‌های گفتمانی و معنایی شکل گرفته ذیل گفتمان انقلاب، گفتمان شکل گرفته پیرامون زنانگی و مسأله‌های زنان است. با در نظر گرفتن اهمیت حوزه‌ی مسائل زنان برای گفتمان رسمی جمهوری اسلامی و نقش مرکزی آن در منازعات گفتمانی میان گفتمان‌های رقیب، می‌توان حل مسائل زنان توسط هر یک از گفتمان‌های این حوزه را دارای اهمیتی، به‌ویژه نمادین، برای آن گفتمان به شمار آورد.

در این بین، گفتمان طیف سیاسی اصولگرا^۲، یکی از تولیدکننده‌های گفتمانی مدعی پیروی از اصول انقلاب اسلامی است (Woman and Family Research Center, 2006). گفتمانی که به سبب بهره‌مندی از تریبون‌های دولتی، دست کم در سطح گسترش گفتمانی، توانسته بر سایر گفتمان‌ها پیشی گرفته و زنانگی مطلوب گفتمان خود را به واسطه‌ی کسب مشروعیت از گفتمان انقلاب، عامل تحول شخصیت زن ایرانی و تبدیل او از موجودی سرخورده و سردرگم، به عنوان «زن داعیه‌دار رهبری زنان جهان» بازنمایی کند (WFRC, 2002). آرایش جنسیتی در گفتمان اصولگرا، از یک سو، با تأکید بر برابری زن و مرد در ارزش‌های انسانی و از سوی دیگر، با تأکید بر تفاوت‌های فیزیکی و روان‌شناختی میان زن و مرد، بر تفاوت و نابرابری حقوقی و مسئولیتی میان دو جنس بنا نهاده شده است. این گفتمان با تفکیک میان دو مفهوم «تشابه» و «تساوی»، زن و مرد را دارای حقوق مساوی و نه مشابه دانسته و بر حاکمیت فلسفه‌ی عدالت استحقاقی بر حقوق زن و مرد تأکید دارد. به گفته‌ی دیگر، در این گفتمان تأکید می‌شود که اسلام با تساوی حقوق مرد و زن مخالف نیست، بلکه با تشابه حقوق آن‌ها مخالف است و لازمه‌ی عدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد، عدم تشابه آن‌ها در پاره‌ای از حقوق است چرا که هر استعداد طبیعی، مبنای یک حق طبیعی و یک سند طبیعی است (Motahari, 1990).

^۱ «گفتمان» به عنوان شبکه‌ای از نشانه‌ها تعریف می‌شود که معنای هر نشانه در این شبکه به واسطه‌ی ارتباطش با دیگر شبکه‌ها و تفاوتی که با آن‌ها دارد تثبیت می‌شود (Soltani, 2008).

^۲ نویسندگان این نوشتار بر این نکته تأکید دارند که موضوع این پژوهش بررسی و تحلیل چگونگی برساخت زنانگی به عنوان فرایند سوژگی در گفتمان اصولگرا است و این گفتمان به عنوان یکی از خوانش‌های ممکن از فقه شیعی به مثابه‌ی متنی با قابلیت تفسیر و خوانش‌های مختلف، در نظر گرفته شده است.

با وجود حاکمیت فضای چندگفتمانی در جامعه‌ی ایرانی پس از انقلاب، گفتمان اصولگرا با بهره‌گیری از مشروعیت دینی و سیاسی و با طرد و به حاشیه راندن دیگر گفتمان‌ها در عرصه‌های رسمی و تعیین‌کننده، توانسته است خود را در قالب گفتمان رسمی و مطلوب بازنمایی کند. هرچند ایده‌آل‌های این گفتمان در مورد زنانگی و نقش‌های جنسیتی از واقعیت جامعه‌ی ایرانی فاصله دارد، اما از آن‌جا که این گفتمان به عنوان گفتمان رسمی جمهوری اسلامی ایران معرفی بازنمایانده می‌شود می‌تواند از منظر جامعه‌شناسی و تحلیل گفتمان مطالعه و بررسی قرار گیرد.

پژوهش پیش رو در مقایسه با پژوهش‌های انجام شده در گذشته، به طور کلی، به لحاظ مفاهیم اصلی و شالوده‌ای آن یعنی، فهم مفهوم قدرت در پارادایم قدرت و هم‌چنین، تولیدکننده‌ی گفتمان متفاوت است. در این پژوهش بر اساس این فهم خاص از قدرت و تعریف روابط قدرت تلاش می‌شود تا فرایند چگونگی برساخت زنانگی در گفتمان مورد نظر مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. هم‌چنین به لحاظ نوع متن، متن‌های مورد مطالعه در این پژوهش، متن‌های متفاوتی هستند که یا توسط نهادهای سیاست‌گذاری چون شورای فرهنگی اجتماعی زنان در سطوح کلان مدیریتی و با هدف اجرایی کردن آن در حوزه‌های مختلف تولید شده‌اند یا با هدف ایجاد جریان فرهنگی، وارد کردن ادبیات خود به جامعه‌ی کارشناسی و برنامه ریز کشور و تفهیم آن در جامعه‌ی مدیریتی با هدف تأثیرگذاری بر پژوهشگران، کارشناسان و مدیران توسط مرکز تحقیقات زن و خانواده وابسته به حوزه‌ی علمیه‌ی خواهران قم تولید شده‌اند.

بنابراین، پرسش پایه‌ای این نوشتار عبارت است از این‌که گفتمان اصولگرا زنانگی مطلوب خود را در تقابل با گفتمان سرمایه‌داری غرب چگونه بر می‌سازد و در برساخت سوژه‌ی زنانگی از چه استراتژی، تاکتیک و سازوکارهای گفتمانی استفاده می‌کند؟

چارچوب مفهومی این پژوهش بر سه مفهوم قدرت، آرایش جنسیتی و چارچوب پایه‌گذاری شده است. در این پژوهش، مفهوم قدرت^۱ در پارادایم قدرت- و نه در پارادایم سلطه- تعریف می‌شود، یعنی قدرت چیزی ذاتی روابط مختلف اجتماعی و فردی و در شرایط کنش متقابل است و در قالب همکاری‌ها و استراتژی‌ها و به‌صورت سلسله‌مراتبی و غیرمتمقارن آساخته می‌شود (Macé, 2014)؛ به گونه‌ای که برساخت^۲ «دیگری^۴» به واسطه‌ی روابط قدرت^۵ (Hall, 2014) و در قالب بازی‌های

¹ Power

² Asymmetrically

³ Construction

⁴ Other

⁵ Power report

خاص قدرت، برچسب «تفاوت»^۱ و «طرده»^۲ را با هدف برساخت هویت دیگری تولید می کند (Hall & Du Gay, 1996).

در نظر فوکو، نظامهای حقیقت، با تبدیل انسانها به سوژه، بر خود و دیگران حکومت می کنند و آنچه مطالعهی آن دارای اهمیت است، سوژگی^۳ و چگونگی برساخت سوژه به عنوان فرایندی منقادکننده است. (Foucault, 2004). در این دیدگاه، قدرت، اصلی ترین مؤلفهی برساخت حقیقت است و به واسطهی تاکتیکها، سازوکارها و تکنیکهای گفتمانی خاص خود، در برساخت حقیقت نقش دارد. قدرت در برساخت حقیقت در دو شکل متمایز اما، همبستهی با هم ظاهر می شود، نخست قدرت حقوقی - گفتمانی^۴ و دوم، قدرت انضباطی - بهنجار ساز یا قدرت مشرف بر حیات^۵ که از ویژگی سیال و پراکنده بودن^۶ برخوردار است. قدرت در نوع حقوقی - گفتمانی، قدرتی سلبی است و با مفاهیم فقدان و غیبت، قانون و نظم و دوگانههای مشروع/ نامشروع و مجاز/ ممنوع و منظومه ای از ممنوعیت^۷ها و نبایدها، مانند نبایدهای سخن گفتن، نبایدهای تجربه کردن و نبایدهای ظاهر شدن، با هدف حذف و با ابزار تهدید به مجازات، سامانه ای یکپارچه را ترسیم می کند (Foucault, 2004).

دومین نوع از قدرت، نوع خاصی از قدرت است که چه به لحاظ مفهوم و چه به لحاظ ساز و کارهایش، متفاوت از قدرت حقوقی - گفتمانی است و نقش بسیار مهمی در فرایند به انقیاد^۸ درآوردن انسان در دوران مدرن دارد. این نوع از قدرت را می بایست در چارچوب کلی روابط اجبارآمیز، در زمان و در جامعهی مورد نظر و در میان کردارهای خاص فرهنگی آن جامعه و هم چنین، در فعلیت و عملکرد روزمره اش یعنی، در سطح کردارهای خرد و تکنولوژیهای سیاسی شکل دهنده به کردار و رفتار افراد، مورد بررسی قرار داد (Dreyfus & Rabinow, 2000). ویژگی تفکیکی بسیار مهم قدرت انضباطی - بهنجار ساز از قدرت حقوقی - گفتمانی، وجود نقاط متکثر و پراکندهی مقاومت است که خود فراهم کنندهی یکی از ساز و کارهای قدرت در برساخت حقیقت گفتمانی است و بنابراین، مناسبات قدرت، فقط متناسب با کثرتی از نقاط مقاومت می تواند وجود داشته باشد، که تقسیم

¹ Difference

² Exclusion

³ Subjectivity

⁴ Juridical-discursive

⁵ Bio- Power

⁶ Micro- Power

⁷ Prohibited

⁸ Subjugation

بندی ها و گروه بندی‌های جدید را در جامعه وارد کرده، بر روی افراد تأثیر می‌گذارد، و پس از تکه تکه کردن آن‌ها را از نو می‌سازد (Foucault, 2004).

در پرداختن به مفهوم قدرت، فوکو بر تحلیل روابط قدرت تأکید می‌کند که می‌بایست از سطوح خرد آغاز و بر فنون و شیوه‌های اعمال قدرت^۱ محلی و منطقه ای متمرکز شود (Smart, 2006)، به گفته‌ی دیگر، باید به بررسی چگونگی اعمال قدرت، حوزه‌ی کاربرد آن و آثار و نتایج آن پرداخته شود. در تحلیل روابط قدرت باید فرایندهای مستمر و پیوسته‌ی مطیع کننده‌ی بدن‌ها، قیافه‌ها، اداها و رفتارها و هم‌چنین، بر فرایندهای پیچیده‌ای تمرکز شود که به واسطه‌ی آن‌ها، سوژه‌ها در قالب نتیجه‌ی قدرت‌های اژه کننده شکل می‌گیرند (Smart, 2006). برای اثبات روابط قدرت، باید به شناسایی نظام تمایزهای قانونی، سنتی، اقتصادی، زبانی و فرهنگی، و اهدافی که در جهت حفظ این امتیازها دنبال می‌شود، و هم‌چنین ابزارهای مختلف به کار گرفته شده در جهت برقراری روابط قدرت و وجود اشکال مختلف نهادمندی و درجاتی از عقلانی شدن قدرت پرداخت (Dreyfus & Rabinow, 2000). در شکل‌گیری رابطه‌ی قدرت وجود دو مؤلفه ضروری است؛ نخست، دیگری که قدرت بر او اعمال می‌گردد که باید به‌طور کامل به‌عنوان سوژه‌ای کنشگر مورد شناسایی قرار گیرد و دوم، حوزه‌ی کاملی از پاسخ‌ها، واکنش‌ها، نتایج و تدابیری که در مقابل رابطه‌ی قدرت شکل می‌گیرد (Dreyfus & Rabinow, 2000). به گفته‌ی دیگر، به کارگیری قدرت را می‌توان هدایت سوژه‌ی فردی به سوی یکی از امکان‌های رفتاری در قالب رفتار بهنجار تعریف شده و نظم بخشیدن به نتیجه‌ی ممکن فهمید.

دومین مفهوم پایه‌ای این پژوهش، در ترکیب میان دو مفهوم «آرایش جنسیتی»^۲ و «چارچوب»^۳ شکل می‌گیرد. آرایش جنسیتی به شیوه‌های تاریخی گفته می‌شود که در هر جامعه مسأله‌ی جنس، جنسیت و رفتار جنسی را با نهادهای کار، خانواده، سیاست و مذهب مفصل بندی می‌کند که دو ویژگی مهم ضرورت^۴ و مشروعیت^۵ را دارا است؛ به طوری که هر آرایش جنسیتی تا زمانی که دو ویژگی ضرورت و مشروعیت را داشته باشد، می‌تواند پایدار بماند (Macé, 2015). در واقع، مفهوم آرایش جنسیتی را می‌توان به عنوان چارچوبی-بر اساس تعریف گافمن- در نظر گرفت که به تجربه‌ی های اجتماعی فرد و هم‌چنین، فهم متفاوت افراد از رخدادهای گوناگون شکل می‌دهد (Goffman, 2000).

¹ Exercise of power

² Gender arrangement

³ Frame

⁴ Necessity

⁵ Legitimacy

1991). در تعریف آرایش جنسیتی، جنسیت به‌عنوان نوعی از رابطه‌ی اجتماعی مبتنی بر قدرت در نظر گرفته می‌شود که زنانگی و مردانگی در آن به طور جمعی و در قالب ارزش‌هایی متفاوت برساخته می‌شوند که مطالعه‌ی آن به ما امکان فهم منطق ساخت نابرابری‌های اجتماعی میان زنان و مردان را می‌دهد (Macé, 2015). به این ترتیب، آرایش جنسیتی سلسله‌مراتبی با برتری مرد تا زمانی تداوم خواهد یافت که این برتری مشروعیتی دینی و فرهنگی و ضرورتی اجتماعی داشته باشد و بنابراین، یکی از کارکردهای هر گفتمان جنسیتی، برساخت نظام معنایی با هدف توجیه ضرورت و مشروعیت آرایش جنسیتی مورد نظرش است.

برپایه‌ی آنچه گفته شد، گفتمان اصولگرا در حوزه‌ی جنسیت و مسائل زنان، هم‌چون دیگر گفتمان‌ها آرایش جنسیتی و چارچوب مورد نظر خود را در تعریف و فهم واقعیت‌های جنسیتی دارد که برپایه‌ی مشروعیتی دینی و ضرورتی مبتنی بر سازماندهی اجتماعی شکل گرفته و بازنمایی‌کننده‌ی نقش‌های جنسیتی سلسله‌مراتبی و نامتقارن، به لحاظ قدرت، برای هر یک از زن و مرد است. به‌طوری که در این گفتمان، مرد در جایگاه سرپرست جامعه و خانواده در رأس هرم قدرت و زن در مقام فردی نیازمند به سرپرستی و اعمال قدرت در قاعده‌ی هرم قدرت قرار می‌گیرد.

بنابر چارچوب مفهومی تعریف شده، اهداف این پژوهش عبارتند از:

۱. شناسایی استراتژی اصلی گفتمان اصولگرا در برساخت زنانگی و شناخت تاکتیک‌ها و سازوکارهای گفتمانی،
۲. شناسایی خرده‌گفتمان‌های تکثیر یافته در بازی‌های قدرت در تعریف زنانگی و ابژه‌های مختلف،
۳. تعیین شکل‌های ظهور قدرت در وجه سلبی آن در قالب سانسور، تقسیم بندی و ممنوعیت‌ها و چگونگی صورتبندی ممنوعیت‌ها و غیرمجازهای زنانگی و هم‌چنین، شناسایی قدرت در وجه ایجابی و تولیدگر آن، در قالب صورتبندی مجازهای ظهور و اعطای مجوز.

روش، جامعه و نمونه‌ی آماری پژوهش

روش به‌کارگرفته شده در این نوشتار تحلیل گفتمان و میدان پژوهش همه‌ی متن‌های منتشر شده در بازه‌ی زمانی سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۹ از سوی مرکز تحقیقات زن و خانواده وابسته به حوزه‌ی علمیه‌ی خاوران، در قالب نه بیانیه به مناسبت روز زن و نگاه‌های ویژه‌ی نشریه‌ی این مرکز به نام حوراء، و هم‌چنین متن مصوبات منتشر شده توسط شورای فرهنگی- اجتماعی زنان وابسته به شورای عالی انقلاب فرهنگی در قالب یک کتابچه است.^۱ در این نوشتار، با هدف بررسی

^۱ نکته‌ی مهم در رابطه با این دو تولیدکننده‌ی گفتمانی اصولگرا در حوزه‌ی مسائل زنان آن است که متن‌های منتشر شده توسط مرکز تحقیقات زن و خانواده در مقایسه با متن‌های تولید شده توسط شورای فرهنگی اجتماعی زنان چه از

فرایند برساخت زنانگی مطلوب در گفتمان اصولگرا، به شناسایی تاکتیک‌ها و سازوکارهای گفتمانی پرداخته خواهد شد که این گفتمان به واسطه‌ی آن زنانگی خود را بر ساخته و مشروعیت و ضرورت آن را توجیه می‌کند.

از آن‌جا که این پژوهش یک پژوهش کیفی است، روایی^۱ و پایایی^۲ آن از منطبق خاص خود پیروی می‌کند. اگرچه در مورد اعتبار و روایی پژوهش کیفی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد، سخن گفتن از اعتبار و روایی یک پژوهش در پویش کیفی به آن معنا است که چگونه می‌توان یافته‌های یک پژوهش را معتبر دانست. صرف نظر از برخی مناقشه‌های پارادایمی در مورد ضرورت بحث از اعتبار و روایی در پژوهش‌های کیفی، در این پژوهش که در پارادایم انتقادی و نوعی فهم ناظر به متن انجام گرفته است، اعتبار و روایی از نوع کفایت ارجاعی^۳ است، به این معنا که برداشت از میدان به گونه‌ای مستند است که خواننده می‌تواند منطق تحلیل و فهم نویسنده را بفهمد هرچند که با او هم‌نوا نباشد. در واقع در پژوهش کیفی از نوع انتقادی، پایایی یک پژوهش را می‌توان به تصریح سوگیری پژوهشگر از آغاز مطالعه دانست (Creswell, 2012). این پژوهش از ابتدا تأکید می‌کند که گفتمان اصولگرایان در مورد زن را به صورت انتقادی مورد بررسی قرار داده است، هرچند که در متن پژوهش، ارجاع چندباره به متن مورد تحلیل و تلاش در جهت فهم عمیق و همه‌جانبه موضوع مورد مطالعه از نظر دور نبوده است. البته نوعی اعتباریابی صوری در پژوهش مورد توجه بوده است به این معنا که از یک‌سو، در ارتباط با کنشگران گفتمان اصولگرا، دسترسی به تمام ایده‌ها و متون این گفتمان تضمین شده است و از سوی دیگر، یافته‌های آن در جلساتی با برخی کنشگران این گفتمان ارائه شده است و در واقع، این پژوهش از استراتژی برخورداری از ممیزان بیرونی^۴ سوده برده و بر استانداردهای حداقلی پژوهش ملزم بوده است (Creswell, 2012). درباره‌ی پایایی پژوهش نیز متن‌های این پژوهش در دسترس هستند و بسته به چارچوب نظری به کار گرفته شده توسط دیگر پژوهشگران، این پژوهش قابلیت تکرار و ارزیابی را دارد.

نظر تعداد و چه از نظر غنای متن در سطح بالاتری است که در بخش تحلیل متون و رجوع به متن اصلی، این تفاوت کاملاً خود را نشان می‌دهد.

¹ Reliability

² Validity

³ Referential adequacy

⁴ External audits

یافته‌های پژوهش

به‌طور کلی، تحلیل متن‌های گفتمان اصولگرا در حوزه‌ی زن و زنانگی نشان می‌دهد این گفتمان از سه منظر، یعنی بدن زنانه، میل جنسی و نقش‌های جنسیتی به مسأله‌ی زن و زنانگی پرداخته و سه تاکتیک گفتمانی بدن زنانه به‌عنوان بدنی شهوانی و تحریک‌کننده، به رسمیت نشناختن میل جنسی برای زن و قداست خانواده و زن در مقام مادر و همسر شناسایی شد (Khazaei, 2011). بنابراین، بر اساس زاویه‌های نگرش به زنانگی و سوژه‌ی زنانه و تعریف تاکتیک‌ها و سازکارهای گفتمانی متناسب هم شاهد شکل‌گیری صورت‌بندی‌های گفتمانی هم‌جهت با قدرت و تولید ابژه‌های خاص آن و هم صورت‌بندی گفتمان‌های مقاومت و ابژه‌های مربوط به آن هستیم؛ هرچند که در این دو صورت‌بندی گفتمانی، به وسیله‌ی سازوکارها و تاکتیک‌های گفتمانی، تلاش می‌شود زمینه‌ی اعمال قدرت هرچه بیشتر بر سوژه‌ی زنانه و حوزه‌های حضور آن فراهم گردد.

۱- بدن زنانه به عنوان بدنی شهوانی و تحریک‌کننده

در نخستین تاکتیک گفتمانی، یعنی محرک خواندن بدن زنانه، این گفتمان نخست، به‌وسیله‌ی پیش‌سازوکارهای تجزیه‌کننده، بدن زنانه را به اجزایی چون صدا، شیوه‌ی سخن گفتن، نوع راه رفتن و نوع نگاه کردن تجزیه و با برساخت ابژه «زن تهییج‌کننده» و با هدف اعمال قدرت بر بدن زنانه برای هریک از این اجزا، بایدها و نبایدهایی در قالب «حفظ نگاه، پرهیز از اختلاط بی‌مورد، پرهیز از خلوت نشینی و خوش‌صحبتی با جنس مخالف و رفتارهای عشوهِ گرانه» توصیه می‌کند (WFRC, 2007). تجزیه‌ی زن به اجزای بدن و برساخت ابژه‌ای جنسی از زن در حالی صورت می‌گیرد که این گفتمان در نخستین سازوکار گفتمانی خود، میل به خودنمایی در زنان را میلی «ذاتی» و زنان را موجوداتی «ذاتا متمایل به جلب توجه دیگران» بازنمایی می‌کند (WFRC, 2004). به این ترتیب، نخستین ابژه‌ی زنانه‌ی مقاوم در برابر هنجارها، در قالب ابژه‌ی زن خودنما برساخته و طرد می‌شود.

«حیا و تأثیرپذیری در میان زنان بیشتر است و این از ویژگی‌های ذاتی است که جایگاه خاصی به زنان در خودنگهداری و تقویت عفاف اجتماعی می‌بخشد. به همین سبب آن‌ها بیشتر مخاطب آموزه‌های دینی هستند و میل طبیعی به رفتارهای عقیفانه دارند» (WFRC, 2007).

در این گفتمان میل ذاتی زنان به خودنمایی به‌وسیله‌ی دو نوع سازوکار کنترل‌کننده‌ی درونی و بیرونی-در دو شکل-، یعنی «غیرت‌ورزی مردانه و میل به حفظ حریم خانوادگی» (WFRC, 2006) به عنوان یکی از کنترل‌کننده‌های بیرونی و میل ذاتی زنان به حیا و خودنگهداری به عنوان کنترل‌کننده‌ی درونی، قابل نظارت معرفی می‌شود. پس، با ساخت ابژه‌ی زن حیامند و زن

خودنگهدار، زنان موجوداتی خودکنترل کننده بازنمایی می‌شوند، در حالی که با ساخت ابژه‌ی مرد غیرت ورز، مردان موجوداتی با قابلیت کنترل دیگری زنانه ترسیم می‌گردند. به این ترتیب، با بازنمایی زنان در قالب موجوداتی تأثیرپذیرتر و مخاطب اصلی آموزه‌های دینی، آن‌ها به وسیله‌ی نیروهای کنترل کننده‌ی درونی و بیرونی هدایت می‌شوند، درحالی‌که در مقابل مردان از اختیار و آزادی بیشتری برای چگونگی حضور در سپهر همگانی برخوردار می‌شوند.

دومین سازوکار کنترل کننده‌ی بیرونی زنانگی، اشاره به سازکارهایی است که در قالب سازمان‌های مردمی غیردولتی (NGO) و اجرای آموزه‌ی دینی نهی از منکر (WFRC, 2004)، با هدف صرفه جویی اقتصادی قدرت سیاسی به جای قدرت قانونی نیروی انتظامی و قوه‌ی قضائیه، برای کنترل زنانگی‌های نابهنجار معرفی می‌شوند. در این سازوکار شاهد ترکیبی از نهادهای مدرن هم‌چون سازمان‌های غیردولتی و نهی از منکر به عنوان آموزه‌ی دینی و پیشامدرن هستیم که در واقع، به گسترش قدرت کنترل کننده و بهنجارساز قانونی و رسمی، با استفاده از نیروهای مردمی، کمک می‌کند.

ابژه‌ی زن/اغواگر، دیگر ابژه‌ی برساخته شده در این گفتمان با هدف طرد شکل‌های نامطلوب زنانگی است که با زدن برجسب اغواگری به زنان، آن‌ها به عنوان موجوداتی با «دغدغه‌ی زنانه‌ی تسخیر انسان‌ها و نفوذ در دیگران، به‌ویژه مردها» بازنمایی می‌شوند (WFRC, 2007). این در حالی است که زنانه ظاهر شدن، در این گفتمان، به «مشکلات و کمبودهای عاطفی، جنسی و شخصیتی در زنان با هدف یافتن رفیق جنسی و یا همسر» نسبت داده می‌شود (WFRC, 2004). بنابراین، ابژه‌ی زن اغواگر از آن جهت که دارای توانایی نفوذ بر مردان به‌وسیله‌ی نشانه‌گذارای‌های پوششی است، به عنوان تهدیدکننده‌ی سلسله‌مراتب قدرت و جایگاه مرد در رأس آن معرفی شده و با برجسب‌هایی چون مشکلات و عقده‌های جنسی و شخصیتی به حاشیه رانده می‌شود.

این گفتمان با توصیه به «پرهیز زنان از خودآرایی نزد بیگانگان» (WFRC, 2006)، در قالب سازوکارهای جداکننده، حوزه‌های حضور را به سه حوزه‌ی عمومی، خصوصی و زناشویی و افراد را به دو گروه محرم و نامحرم تقسیم می‌کند. پس، از یک سو، سپهر همگانی به سبب آنچه که ارتباط بین «عدم رعایت هنجارهای پوشش و ایجاد ناامنی‌های اجتماعی» (WFRC, 2006) خوانده می‌شود به عنوان عرصه‌ی غیرمجاز حضور زنانگی و عرصه‌ی خصوصی و خانواده، نیز به سبب امکان بالقوه «زمینه‌سازی انحراف در نوجوانان» (WFRC, 2005) برای این حضور محدود می‌شود، و بنابراین، تنها حوزه‌ی مجاز، عرصه‌ی زناشویی تعریف می‌شود.

دیگر سازوکار گفتمانی در برساخت سوژه‌ی زنانه، سازوکار کنترل کننده‌ی فضا است. تأکید بر «اصلاحات معماری و شهرسازی»، «تأسیس مراکز خاص زنان» (Women's Cultural and Social Consultation, 2007)، «صدور دستور العمل‌ها و ضوابط جهت فضاهای عمومی» (WCSC, 2007) و «تعیین دستور العمل‌های تربیتی جهت دختران با محوریت حیا و عفاف و پرهیز از جلوه‌گری» (WFRC, 2008)، از جمله این سازوکارهای کنترل کننده هستند. بنابراین، بازگشت به معماری سنتی ایرانی در ساخت فضاهای عمومی با هدف ساخت اندرونی‌هایی در درون بیرونی‌های همگانی و توصیه به روش‌های تربیت دینی برای دختران، نشان می‌دهد برساخت زن در قالب ابژه‌ی جنسی و تحریک کننده، پروژه‌ای است که از دوران کودکی آغاز شده است و در حالی که دختران آموزش چگونگی رفتار با مردان را فرا می‌گیرند، پسران به‌طور کلی در این گفتمان به عنوان ابژه‌ی نیازمند به تربیت و آموزش معرفی نمی‌شوند.

برجسته کردن فواید فردی و اجتماعی حجاب و هنجارهای پوششی دیگر سازوکار این گفتمان در برساخت زنانگی است. حجاب عامل «افزایش آرامش روانی و توانمندی‌های اجتماعی»، «کاهش دهنده‌ی آستانه‌ی رضایتمندی جنسی مردان»، «نگهدارنده‌ی زیبایی همیشگی زن برای مردان» و هم‌چنین، «دامی جهت ناگزیر کردن آنان (مردان) به مرتفع کردن نیازهای جنسی‌شان در چارچوب نهاد خانواده» معرفی می‌شود (WFRC, 2007). به گفته‌ی دیگر، زن در قالب ابژه‌ی جنسی بازنمایی می‌شود که باید دور از دسترس مردان قرار گیرد تا مردان برای رفع نیازهای جنسی‌شان چاره‌ای جز ازدواج، به عنوان تنها راه برآورده سازی میل جنسی، نداشته و به تشکیل خانواده روی آورند. اما ساخت ابژه‌ی جنسی از زن در این گفتمان ابزاری با کاربردی دو گانه است، یعنی هم برساخته می‌شود تا گونه‌های مقاوم در برابر هنجار را طرد کند و هم برساخته می‌شود تا بستری برای امکان حضور قدرت در قالب نهادهای کنترل کننده و قابل نظارت بر رفتار جنسی فرد را فراهم کند. در این‌جا یکی از تناقض‌ها درونی این گفتمان خود را نشان می‌دهد و در حالی که در این گفتمان، از یک سو، حضور زنان در فضاهای اجتماعی عامل برانگیخته شدن مردان برای ازدواج معرفی می‌گردد، از سوی دیگر، بر سیاست‌های جداسازی دو جنس در فضاهای همگانی حتی با وجود داشتن حجاب، هم‌چنان تأکید می‌شود.

به‌طور کلی، قدرت در قالب تاکتیک گفتمانی محرک و شهوانی خواندن بدن زنانه، همه‌ی سازوکارهای خود را در جهت غیرجنسی سازی بدن زنانه و با هدف غیرجنسی سازی فضاهای همگانی به کار می‌گیرد و در این میان، بار غیرجنسی سازی فضاهای اجتماعی تنها بر غیرجنسی سازی بدن زنانه متمرکز می‌شود. این در حالی است که آنچه در لایه‌های در هم پیچیده‌ی این گفتمان دیده می‌شود، بازگشتی پنهان به نگاه مسیحیت و برخی ادیان پیش از اسلام به زن به عنوان موجودی

ذاتا اغواگر و منشأ فساد است. به این ترتیب، مردانگی در این گفتمان، به مثابه‌ی سوژه‌ای منفعل و ناتوان از کنترل غرایز طبیعی خود، فاقد نقش برجسته در غیرجنسی سازی سپهر همگانی به واسطه‌ی خود کنترلی تعریف شده و بر غیرت مردانه تنها به مثابه‌ی ابزاری برای کنترل گونه‌های نامطلوب زنانگی تأکید می‌شود تا کنترل خود.

۲- به رسمیت نشناختن میل جنسی زن

در دومین تاکتیک گفتمانی، پیش سازوکار متفاوت خواندن میل جنسی در مردان و زنان، فراهم‌کننده‌ی زمینه‌ی اجرای این تاکتیک است. پس، زنان در قالب موجوداتی «متمایل به خودآرایی، خودنمایی و دارای میل جنسی پایین اما، تحریک کننده» (WFRC, 2005) و مردان به صورت موجوداتی با آستانه‌ی تحریک پذیری پایین بازنمایی می‌شوند. سازوکارهای برجسته‌کننده از یک سو، با کسب مشروعیت از گفتمان روان‌شناسانه، «متفاوت بودن میل جنسی در مردان و زنان از ابتدای سن بلوغ» (WFRC, 2007) را مورد تأکید قرار می‌دهند و از سوی دیگر، «تمکین جنسی را وظیفه‌ی دینی زن در نقش همسر» معرفی می‌کند (WFRC, 2009). در این سازوکار گفتمانی، در نگاهی تبعیض آمیز به اهمیت نیاز جنسی برای هر یک از دو جنس، پیامدهای منفی ناشی از ناکامی جنسی در مردان، در قالب «افسردگی، کم حرفی با همسر، اعتیاد و روابط نامشروع» (WFRC, 2009) به وسیله‌ی مشروعیت کسب شده از گفتمان علم روانشناسی برجسته می‌شود اما، پیامدهای ناکامی جنسی برای زنان مسکوت گذاشته می‌شود. پس در حالی که در بحث فایده‌مندی روابط جنسی، زنان هم‌چنان سوژه‌ی غایب هستند، از داشتن رابطه‌ی جنسی به عنوان «عامل افزایش دهنده‌ی حس حمایت‌گری مردانه» از آن‌ها یاد می‌شود (WFRC, 2009).

«در حال حاضر دو خطر روابط زناشویی را تهدید می‌کند، یکی مشکلات ناشی از ضعف اخلاق جنسی و دیگری مشکلات مربوط به ناراضی جنسی... در گذشته بسیاری از زنان به نیاز جنسی خود کمتر توجه می‌کردند و به دلایل مختلف از جمله: اشتغال به فعالیت‌های تمام وقت خانگی و بسته بودن فضای جنسی، به عدم ارضای نیاز جنسی خویش توجه نمی‌کردند؛ اما اکنون اطلاعات جنسی، دسترسی‌ها و انتظارات جنسی افزایش یافته است» (WFRC, 2009).

دیگر سازوکار گفتمانی مرتبط با سازوکار پیشین، سازوکار پذیرش تنوع طلبی جنسی مردانه است که در آن زنان و جامعه به عنوان عوامل تهدیدکننده‌ی روابط جنسی در خانواده معرفی می‌شوند. پس زنان به سبب عدم اشتغال تمام وقت خانگی و «برخورداری از فراغت برای توجه به نیازهای جنسی مرتفع نشده‌ی خود» و هم‌چنین، «حیامداری و عدم ابراز تمایلات جنسی به شوهر»

و «عدم پذیرش رابطه‌ی جنسی شوهر در قالب الگوی ازدواج موقت و چند همسری»، به دلیل «حسادت‌های زنانه» یکی از عوامل تهدید روابط جنسی در خانواده معرفی می‌شوند؛ در حالی که جامعه هم از آن رو که «فاقد تساهل در پذیرش راه‌های مشروع» برای رفع نیازهای جنسی مردان در چارچوب الگوهایی غیر از تک همسری است، به عنوان عامل به خطر انداختن روابط جنسی در خانواده معرفی می‌شود (WFRC, 2009).

این گفتمان زنان را موجوداتی فاقد میل جنسی واقعی و در قالب ابژه‌هایی خودنما برمی‌سازد و درمقابل، با معرفی آن‌ها به عنوان «مسئول هدایت و کانالیزه کردن میل جنسی مردانه در چارچوب خانواده» معرفی کرده (WFRC, 2007) و زنان را مسبب هرگونه گرایش مردان به رابطه‌های جنسی خارج از چارچوب مشروع معرفی می‌کند. پس در حالی که در این گفتمان، پیامدهای ناراضی‌تبی جنسی مردان به کمک مشروعیتی برآمده از علم روان‌شناسی برجسته می‌شود و راه‌های مشروع پیش روی آن در قالب چند همسری و ازدواج موقت گشوده شده، زنان دارای ناراضی‌تبی جنسی در رابطه‌ی ازدواج، تنها در قالب ابژه‌های خودنما و اغواگر بازنمایی می‌شوند که برای سالم ماندن جامعه می‌بایست به حاشیه رفته و طرد شوند.

این گفتمان برای مشروع و عادی جلوه دادن تنوع طلبی جنسی مردانه،/بژیه‌ی زن حسود را برمی‌سازد و گرایش زنان به تک همسری شوهرشان را در قالب «تمایل به مالکیت بر مرد»، به عنوان میلی برخاسته از «روحیه‌ی فردگرایی و آموزه‌های لیبرالیستی» بازنمایی می‌کند (WFRC, 2009) که باید به نفع مرتفع شدن تنوع طلبی نیازهای جنسی مردانه سرکوب شود و در مقابل میل مردانه غیرت ورزی جنسی، به مثابه‌ی میلی حمایت‌گر از خانواده مورد تأیید قرار می‌گیرد. به گفته‌ی دیگر، مالکیت زن بر شوهر در روابط جنسی و خانوادگی، نبایندی از نبایدهای زنانه است که سلسله مراتب قدرت و مالکیت در خانواده را تهدید می‌کند، در حالی که غیرت ورزی مردانه به‌عنوان نشانه‌ی مالکیت مرد بر زن مورد تأیید قرار می‌گیرد. در واقع، در این گفتمان، مرد در رأس ساختار سلسله مراتب عمودی قدرت در خانواده قرار دارد و مالکیت و قدرت از آن اوست و گرایش زن به مالکیت بر شوهر تهدیدکننده‌ی این سلسله مراتب عمودی است.

اما در کنار سازوکارهایی که میل جنسی زنانه را انکار کرده و آن را به حاشیه می‌راند، این گفتمان در سازوکاری دیگر، به‌گونه‌ای تناقض آمیز، با تأیید وجود میل جنسی زنانه، با ارائه‌ی راهکارهایی تلاش می‌کند تا از یادآوری عدم ارضاء این میل در نزد زنان جلوگیری کند. زنان در این گفتمان از یک سو، در قالب ابژه‌های خودنمای فاقد میل جنسی واقعی بازنمایی می‌شوند و از سوی دیگر و در تناقضی آشکار، با هدف کنترل میل جنسی آن‌ها بر «فرزندآوری زیاد توسط زنان» تأکید می‌شود (WFRC, 2011 (P.S)). بنابراین، داشتن فرزند زیاد به مثابه‌ی تکنیکی برای کنترل میل جنسی

زنانه و برنامه‌های کنترل جمعیت برنامه‌هایی مخرب در حوزه‌ی اخلاق جنسی برای زنان معرفی می‌شود؛ چرا که تعداد زیاد فرزند به زنان فرصت پرداختن به خود و یادآوری نارضایتی جنسی شان را نمی‌دهد. هرچند در این گفتمان در بازنمایی میل جنسی زنانه تناقض دیده می‌شود، اما درنهایت، آنچه که مهم به نظر می‌رسد، تاکتیک گفتمانی انکار میل جنسی زنانه همراه با به حاشیه راندن آن در این گفتمان است.

به‌طور کلی، ذیل این تاکتیک گفتمانی، مردان ابژه‌هایی ذاتا ناتوان از کنترل میل جنسی خود و دارای «آشفستگی‌های درونی» بازنمایی می‌شوند (WFRC, 2007). در حالی که زنان در قالب ابژه‌هایی ناکارآمد، از یک سو به دلیل حیامداری و عدم ابراز نیازهای جنسی و حسادت زنانه و از سوی دیگر، به سبب «ترجیح و پیروی از الگوی مشارکت اقتصادی و اجتماعی» (WFRC, 2007) و به تبع آن ورود به فضاهای همگانی، مسئول نارضایتی جنسی مردان معرفی می‌شوند. در این گفتمان، تعریف روابط بین دو جنس و آرایش جنسیتی بر ویژگی‌های فطری مردانه پایه ریزی می‌شود، به گونه‌ای که ذات و فطرت مردانه با وجود میل به آشفستگی نه تنها تحدید نمی‌گردد؛ بلکه در هاله‌ای از مشروعیت دینی و روان‌شناسانه، راه‌های مرتفع شدن پیش روی آن گشوده می‌گردد و در نقطه‌ی مقابل، ذات و فطرت زنانه نه تنها چون امیال مردانه مشروع بازنمایی نمی‌گردد، بلکه بر کنترل این ذات و فطرت زنانه به وسیله‌ی نیروهای بیرونی و هم‌چنین، ذاتا درونی تأکید می‌شود.

۳- قداست خانواده و زن در مقام مادر و همسر

سومین تاکتیک گفتمان اصولگرا در برساخت زنانگی ایده آل، مقدس‌سازی خانواده و زن در نقش مادر و همسر است. پیش‌سازوکار این تاکتیک گفتمانی تأکید بر تفاوت ذاتی میان ویژگی‌های دو جنس و معرفی این تفاوت‌ها به عنوان «نشانه‌ای از حکمت الهی» است (WFRC, 2005) و بر اساس این تفاوت‌های ذاتی، کار ویژه‌هایی برای زنان با هدف نظم‌دهی و افزایش بازدهی و کارآمدی آنها تعریف می‌گردد. پس زنان در قالب ابژه‌های زن متواضع، زن آرامش‌دهنده و زن آراسته بازنمایی می‌شوند و با سلب اعتبار از آنها و محدود کردن اختیاراتشان، امتیاز «سرپرستی و نظارت بر ایشان به مردان واگذار می‌شود» (WFRC, 2009). اما در حالی که به زنان جایگاه بالایی در مقام همسر و مادر در خانواده داده می‌شود و بر اهمیت نقش آنها تأکید می‌شود، در عمل از آنها سلب اختیار شده و «تصمیم به فرزندآوری» و «انتخاب نام فرزند» به عنوان امری مردانه تعریف شده (WFRC, 2006) و زنان از «مداخله‌ی مستقل در امور خانواده و فرزندان» بازداشته می‌شوند (WFRC, 2009). مردان در قالب ابژه‌های مرد عاقل، مرد مدیر و مرد دوراندیش (WFRC, 2008) و زنان به صورت

ابژه‌هایی ناتوان از مدیریت امور بازنمایی می‌شوند؛ اما اهمیت بازنمایی مردان به صورت مردانی توانا و مدبر به اندازه‌ای است که زنان حتی به خودسانسوری و سرکوب توانایی‌های خویش تشویق می‌شوند، با این استدلال که «سرعت عمل زنان در پذیرش و انجام مسئولیت‌ها به کاهش انگیزه‌ی مردان برای اداره‌ی زندگی خانواده» و در نتیجه به «افسردگی و تحقیر» آن‌ها می‌انجامد (WFRC, 2009). در واقع، سازوکار خودسانسوری و خودسرکوبی، نشان می‌دهد که گفتمان مورد بررسی گفتمانی مردم‌محور است؛ چرا که زنان یا به گونه‌ای ذاتی ناتوان‌تر از مردان در اداره‌ی امور بازنمایی می‌شوند یا می‌بایست خود را ناتوان‌تر از مرد برای مدیریت امور خود و خانواده نشان دهند تا از تحقیر شدگی و افسردگی مردان پیشگیری شود.

«در جامعه‌ی سنتی، دختر به هنگام ازدواج، کم و بیش م‌آموخت که در چارچوب فرهنگ مسلط چگونه زمینه‌های میل به خشونت را در مرد کم نموده و یا چه عکس‌العملی در قبال رفتار خشن مرد داشته باشد که به استمرار خشونت یا تعمیق آن منجر نشود. هنرهای خانگی، رفتار جنسی مناسب، انعطاف‌پذیری و به کارگیری روش‌های مسالمت‌جویانه و اخلاقی از مهم‌ترین راهکارها بود» (WFRC, 2005).

دیگر سازوکار گفتمانی در برساخت زنانگی، تعریف خشونت به عنوان «امری نسبی و متأثر از فرهنگ هر جامعه» است. در سازوکار نسبی‌سازی، «اقتدار و خشونت» به مثابه‌ی «لازمه‌ی مدیریت و سرپرستی مرد» تعریف می‌گردد و با برساخت زن در قالب *ابژه‌ای خطاکار*، زنان به عنوان عامل خشونت مردان معرفی شده و برای جلوگیری از خشونت شوهر به انجام «رفتارهای بازدارنده‌ی شوهر از خشونت یا آرام‌کننده» ترغیب می‌گردند. پس در حالی که در این گفتمان راه‌های اعمال خشونت شوهر در برابر همسر، هم‌چون «هجر به معنی روی گرداندن و جداکردن بستر شوهر از زن» معرفی می‌گردد، در مقابل، زن به سبب آن‌که شوهر بیشترین حق را بر گردن او دارد از هرگونه بدرفتاری و فشار روانی بر شوهر حتی در صورت مقصر بودن او بازداشته می‌شود (WFRC, 2005).

در این گفتمان، به طور کلی، سه عرصه‌ی اقتصاد، آموزش عالی و سیاست به عنوان حوزه‌های دارای محدودیت دسترسی و حتی غیر مجاز برای زنان معرفی شده و با استفاده از سازوکارهای بازدارنده، توطئه ساز و تولیدکننده بر حضور زنان در این سه حوزه نظارت می‌شود. در عرصه‌ی اقتصادی، با ساخت ابژه‌ی *زن ظریف و شکننده*، «روحیه‌ی زنان با کار معین و انعطاف‌ناپذیر بیرون از خانه» ناسازگار، و هم‌چنین، به عنوان عامل «کاهش دهنده‌ی نشاط جنسی در زنان و هم‌چنین، بهره‌برداری‌های جسمی و جنسی کارفرمایان از آن‌ها» معرفی می‌شود (WFRC, 2007) و بنابراین، ابژه‌ی *زن شاغل طرد* و در مقابل، ابژه‌ی *زن خانه‌دار* تأیید و تکثیر می‌گردد. پس، با برساخت ابژه‌ی *زن سرکش*، *زن ناشزه* و *زن آخرالزمانی* در کنار *زن شاغل* و *زن مستقل*، اشتغال زنان به عنوان تنها

عامل زمینه ساز طلاق و مشکلات خانوادگی بازنمایی می‌شود (WFRC, 2006). این در حالی است که وجه ناگفته و کمرنگ تعریف استقلال اقتصادی به عنوان ممنوعیت پیش روی زنان از سوی این گفتمان، در واقع، «افزایش قدرت چانه زنی زنان در خانواده و تمایل ایشان به حضور در عرصه‌ی مدیریت خانواده به دنبال استقلال مالی» (WFRC, 2006) تعریف می‌شود. به گفته‌ی دیگر، زنان از حضور در عرصه‌های اشتغال مزدبگیری طرد می‌شوند، چرا که این حوزه به عنوان حوزه‌ای مردانه و در اختیار مردان به عنوان سرپرستان خانواده تعریف می‌شود. این در حالی است که این گفتمان به واسطه‌ی سازوکارهای تشدیدکننده، هدف زنان از اشتغال و استقلال مالی را «دستیابی به دیگر آزادی‌ها» معرفی کرده (WFRC, 2006) و با برساخت زن فاسد و زن آزاد، اشتغال و استقلال اقتصادی زنان را به عنوان عامل تهدیدکننده‌ی اخلاق جامعه نیز بازنمایی می‌کند.

اما در حوزه‌ی اقتصاد و اشتغال، قدرت در وجه تولیدکننده و ایجابی خود ظاهر شده و حوزه‌هایی هم‌چون «کارهای مولد خانگی و صنایع دستی و هنری با هدف صرفه جویی در هزینه‌های شخصی و خانوادگی» (WFRC, 2007)، «مشاغل سازگار با روحیه‌ی زنان چون پرستاری یا تدریس به دیگر زنان» (WFRC, 2002) و «کارهای غیردرآمدزایی چون شرکت در انجمن‌های خانوادگی و خیریه»، به عنوان عرصه‌های مجاز برای حضور زنان معرفی می‌شود (WFRC, 2005). به‌طور کلی، حوزه‌های مجاز اشتغال برای زنان به گونه‌ای تعریف می‌شوند که چند ویژگی را دارا باشند: نخست، وجه درآمدزایی برجسته‌ای نداشته باشند یا درآمدزایی آن‌ها به طور مستقیم در هزینه‌های خانواده به مصرف برسد. دوم، حوزه‌های اشتغال زنان باید حوزه‌های مجزا از حوزه‌های اشتغال مردانه باشند به طوری که در عین مجزا بودن، امکان کنترل و نظارت مردانه بر آن‌ها وجود داشته باشد و سلسله مراتب قدرت مردانه را تهدید نکند. سوم، با نقش‌های جنسیتی زنانه سازگار باشد و در جهت ارائه‌ی خدمات به دیگر زنان باشد و چهارم، بیشترین کارایی و بازده اقتصادی از اوقات فراغت زنان را به دنبال داشته باشد.

دومین عرصه‌ی حضور مجاز اما محدود برای زنان در این گفتمان، حوزه‌ی آموزش و به ویژه دسترسی زنان به سطوح آموزش دانشگاهی است. سازوکار گفتمانی به‌کارگرفته شده در این عرصه، سازوکارهای برجسته کننده است که پیامدهای منفی تحصیلات بالای زنان را پررنگ می‌کند. در این سازوکار، تحصیلات دانشگاهی زنان به صورت «عامل ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی حاصل از افزایش سن ازدواج دختران» و هم‌چنین، عامل «عدم امکان نظارت و کنترل خانواده بر دختران جوان به سبب تحصیل در شهرهایی غیر از محل اقامت خانواده» و نیز عامل «حضور در کلاس‌های مختلط و ایجاد مشکلات روحی و روانی برای دختران» بازنمایی می‌شود (WFRC, 2006). پس با

معرفی دسترسی زنان و دختران به آموزش دانشگاهی، آن به عنوان برجسته‌ترین عامل آسیب‌های اجتماعی جامعه‌ی ایرانی معرفی می‌شود و درعین حال، به وسیله‌ی سازوکار ناتوان‌سازی، دختران و زنان در قالب ابژه‌های زن ضعیف و زن ناتوان از مدیریت مشکلات شخصی و اجتماعی و نیازمند به سرپرست‌بازنمایی می‌شوند. با این حال عرصه‌ی مجاز برای دختران و زنان دانشگاه‌های تک جنسیتی و نزدیک به محل زندگی، با هدف امکان نظارت و کنترل خانواده، و هم‌چنین در رشته‌هایی متناسب با ویژگی‌های روحی دختران معرفی می‌شود.

سومین حوزه‌ی ممنوعیت حضور زنانگی در گفتمان اصولگرا سیاست است. در این عرصه حداقل سه دسته سازوکار گفتمانی برای ترسیم ممنوعیت‌ها و مجازهای حضور زنان در آن به کار گرفته می‌شود نخست، سازوکارهای استثماری و توطئه‌ساز. در این سازوکار نگاه احزاب سیاسی به مشارکت زنان نگاهی «ابزاری با هدف بهره‌مندی از ویژگی‌های جنسی زنان» و هم‌چنین، «ترفندی در جهت نفوذ نظام سرمایه‌داری، با هدف کنترل جمعیت مسلمانان و کاهش انگیزه زنان به فرزندآوری» معرفی می‌شود (WFRC, 2010). دومین سازوکار، سازوکارهای مشروعیت زدا هستند که حضور زنان در مناصب کلان مدیریتی را «مصادق گسترش فساد» تعریف کرده و بر «عدم مجوز شرعی قرارگیری زنان در مقام ولایت اجتماعی»، یعنی برعهده گرفتن پست‌های بالای مدیریتی‌بازنمایی‌کننده‌ی ولایت زنان بر مردان تأکید می‌گردد (WFRC, 2010). اما سومین دسته، سازوکارهای ناتوان‌سازی هستند، به طوری که با برساخت ابژه‌ی زن/احساساتی، زنان از حضور در عرصه‌های کلان سیاسی که نیازمند توانایی مدیریت بحران است به سبب ناتوانی در تصمیم‌گیری بازداشته می‌شوند (WFRC, 2010).

«در نگاه اسلامی، فعالیت و مشارکت سیاسی به طور کلی امری مردانه نیست و زنان نیز حق یا مسئولیت‌های سیاسی دارند. هم‌چنین، [...] از اثبات لزوم یا جواز مشارکت سیاسی زنان و مردان، نمی‌توان برابری در تمام عرصه‌های رفتار سیاسی را نتیجه گرفت، بلکه تفاوت‌های تکوینی زن و مرد، کارکردها، موقعیت‌ها و ظرفیت‌های ویژه‌ی دو جنس، آنان را در موقعیت‌های متفاوتی قرار می‌دهد» (WFRC, 2010).

در حوزه‌ی سیاسی، قدرت دارای وجه تولیدکننده نیز هست و عرصه‌های «غیر رقابتی» را به عنوان حوزه‌ی مجاز برای حضور زنانه معرفی می‌کند که عبارت است از: «کمک به جامعه‌پذیری سیاسی فرزندان بر اساس ارزش‌های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی»، «کنترل مصرف و حمایت از پول ملی»، و هم‌چنین «تولیدمثل با هدف فزونی گرفتن جمعیت مسلمانان» (WFRC, 2010). اما تناقضی که در این گفتمان در تعریف عرصه‌های سیاسی مجاز حضور زنان به چشم می‌خورد، تأکید بر نقش زنان در جامعه‌پذیری فرزندان است و در حالی که در این گفتمان، با تعریف زنان به عنوان

موجوداتی با کارکردهای خاص، عرصه‌هایی از فعالیت سیاسی که دارای «سهولت بیشتر و نتایج جزئی‌تر و ملموس‌تر» هستند برای زنان مناسب دانسته می‌شود (WFRC, 2010)، وظیفه‌ی تعریف شده برای زنان، یعنی کمک به جامعه پذیرای سیاسی فرزندان، فرایندی نه کوتاه‌مدت و با نتایج ملموس و جزئی که برعکس، فرایندی زمان بر و بلند مدت است که ثمره‌ی آن در درازمدت قابل مشاهده است.

به‌طور کلی، در این گفتمان در هر سه عرصه‌ی اقتصاد، سیاست و آموزش عالی، زنان همچنان در قالب ابژه‌ی جنسی، احساساتی و نیازمند مدیریت بازنمایی می‌شوند، در حالی که در همه‌ی حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی سپهر خانوادگی، سرپرستی زنان به مردان سپرده می‌شود. در واقع، در این گفتمان، خانواده بازنمایی‌کننده‌ی الگو و اشلی کوچک از جامعه است و همان‌گونه که در خانواده ولایت و سرپرستی مردان بر زنان مطلق بوده و زنان مقاوم، در قالب ابژه‌ی آخرالزمانی بازنمایی و طرد می‌شوند، در حوزه‌ی اجتماعی نیز، زنان مقاوم در برابر ممنوعیت‌ها با همین عنوان به حاشیه رانده می‌شوند و چه ساختار خانواده و چه ساختار جامعه، در تمامی حوزه‌های آن دارای ساختاری سلسله‌مراتبی است که نقش سرپرست، نقشی مردانه تعریف می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش، تلاش شد تا فرایند برساخت سوژه‌ی زنانگی در گفتمان اصولگرا به‌طور کلی و گفتمان حوزه‌ی علمیه به‌طور خاص، در قالب استراتژی و تاکتیک‌ها و سازوکارهای گفتمانی توصیف و تحلیل شود. به‌طور کلی، نقطه‌ی اتکای این گفتمان در برساخت زنانگی ایرانی-اسلامی به‌عنوان گفتمانی که خود را مبتنی بر اسلام ناب معرفی می‌کند مبتنی بر تفاوت‌های بدنی، جنسی و روان-شناختی میان دو جنس است. این گفتمان، در حالی برساخت بودن جنسیت را با تأکید بر ریشه داشتن در تفاوت‌های فیزیکی و روان‌شناختی میان دو جنس رد می‌کند که در تناقضی آشکار در میدان تولید گفتمان خود، با وارد کردن مؤلفه سیاست و الزام‌های حکومت دینی در تعریف زنانگی مطلوب، بر برساخته بودن جنسیت و هم‌چنین مردانگی و زنانگی به‌عنوان امری متأثر از شرایط اجتماعی و فرهنگی و حتی سیاسی مهر تأیید می‌گذارد. یافته‌های این پژوهش به‌طور کلی با نتایج پژوهش‌های (Kasraei & Nikkhah Qamsari, 2009) و (Karami Ghahi, 2012) و (Nikhakh و Ghamsari, 2010) مبنی بر برساخت جنسیت و به‌ویژه زنانگی بر اساس الزام‌های سیاسی و اجتماعی هم‌زمان با انقلاب و پس از آن و هم‌چنین، در دولت‌های مختلف در قالب برنامه‌های توسعه قابل تأیید است.

نتایج این پژوهش در ارتباط با هریک از هدف‌های تعریف شده، به ترتیب، به صورت زیر است؛ هدف نخست، شناسایی استراتژی اصلی گفتمان اصولگرا در برساخت زنانگی و زاویه‌های نگاه به زن و زنانگی. گفتمان اصولگرا به طور کلی و گفتمان حوزه‌ی علمی به طور خاص، استراتژی اصلی در برساخت زنانگی مطلوب خود و ویژگی‌های آن را در تقابل با گفتمان غرب و نظام سرمایه داری به‌عنوان دیگری خود، در چارچوب تقابل‌های میان دو آرایش جنسیتی ایرانی-اسلامی و غربی برمی‌سازد. بنابراین، در برساخت سوژه‌ی زنانه در این تقابل، این گفتمان از سه منظر بدن زنانه، رفتار جنسی و نقش‌های جنسیتی به زن و زنانگی نگرسته و چگونگی سوژه‌ی زنانگی مطلوب خود را تعریف می‌کند.

هدف دوم، شناسایی خرده گفتمان‌های تکثیر یافته در بازی قدرت در تعریف زنانگی و ابژه‌های مربوط به آن. بازی قدرت میان گفتمان اصولگرا و دیگری او، یعنی گفتمان سرمایه داری غرب، گفتمان اصولگرا خرده گفتمان‌های خود را در قالب سه تاکتیک و سازکار گفتمانی، بدن زنانه به عنوان بدنی شهوانی و تحریک کننده، به رسمیت نشناختن میل جنسی زن و قداست خانواده و زن در مقام مادر و همسر را تعریف می‌کند. این گفتمان میدان بازی قدرت خود را با به‌کارگیری سه تاکتیک و سازکار گفتمانی، بر تقابل‌های دوتایی میان ابژه‌های زن حیامند- زن خودنما و اغواگر، زن متواضع و آرامش دهنده- زن سرکش و ناشزه، زن خانه دار- زن آزاد و مستقل و اخرا زمانی تعریف کرده و ابژه‌های مقاوم را در تقابل کلی میان زنانگی اسلامی-ایرانی، زنانگی غربی و سرمایه داری به حاشیه رانده و طرد می‌کند.

و هدف سوم، تعیین شکل‌های ظهور قدرت در وجه سلبی آن در قالب سانسور، تقسیم‌بندی و ممنوعیت‌ها و چگونگی صورت‌بندی ممنوعیت‌ها و غیرمجاز‌های زنانگی و هم‌چنین، شناسایی قدرت در وجه ایجابی و تولیدگر آن، در قالب تولید و تکثیر ابژه‌ها، صورت‌بندی مجاز‌های ظهور و اعطای مجوز. گفتمان اصولگرا در تعریف زنانگی مطلوب خود در رابطه به بدن زنانه، با تقسیم فضاها به سه حوزه‌ی همگانی، خصوصی و زناشویی، تنها عرصه‌ی مجاز حضور زنانگی را فضای زناشویی معرفی کرده و در مقابل، بر ایجاد فضاها و ویژه‌ی زنان در مکان‌های تفریحی و جداسازی فضای کار دو جنس با به‌کارگیری معماری مناسب، با هدف غیرجنسی سازی هرچه بیشتر فضاها و حضور دو جنس تأکید می‌کند. در رابطه با رفتار جنسی، عرصه‌ی غیر مجاز زنانه، مالکیت زن بر شوهر و محدود کردن میل جنسی مرد در قالب خانواده‌ی تک همسری است و عرصه‌ی مجاز عرصه‌ای مردانه با تأکید بر امکان ارضای نیاز جنسی مردانه در قالب خانواده‌ی چندهمسری با فرهنگی سازی و از بین بردن مقاومت‌ها تعریف می‌شود. در رابطه با نقش‌های جنسیتی، به‌طور کلی مدیریت زن بر امور خانواده تنها ذیل مدیریت و نظارت مرد به‌عنوان امری مجاز و پیشی گرفتن زن در مدیریت امور

خانواده بر شوهر به مثابه‌ی غیرمجازی برای سوژه‌ی زنانه مورد تأکید قرار می‌گیرد. غیرمجاز و مجازهای زنانه در رابطه با نقش‌های جنسیتی، در سه حوزه‌ی اقتصاد و اشتغال، دسترسی به آموزش دانشگاهی و همچنین، سیاست قابل مشاهده هستند. در رابطه با اشتغال، مشارکت زنان در تأمین هزینه‌های خانواده به عنوان حوزه‌ی غیرمجاز و عرصه‌ی مجاز اشتغال برای آن‌ها، دورکاری، کار مزدی در خانه، کار در انجمن‌های خیریه و خانوادگی و در نهایت مشاغل خدماتی به دیگر زنان معرفی می‌شود. در حوزه‌ی آموزش دانشگاهی، عرصه‌ی غیرمجاز برای زنان و دختران حضور در کلاس‌های دانشگاهی مختلط و دانشگاه‌هایی دور از محل زندگی خانواده و در مقابل، بر ایجاد دانشگاه‌های تک جنسیتی و نزدیک به محل زندگی خانواده و همچنین، آموزش در رشته‌هایی متناسب با ویژگی‌های زنان معرفی می‌شود، اما در عرصه‌ی سیاست، سوژه‌ی زنانه از حضور در احزاب و مناصب مدیریتی بالا منع می‌شود و در مقابل، بر نقش او در عرصه‌های غیررقابتی چون جامعه پذیری فرزندان مطابق با ایدئولوژی‌های نظام جمهوری اسلامی، افزایش فرزندآوری با هدف افزایش جمعیت مسلمانان به‌ویژه شیعیان و همچنین کنترل مصرف در خانواده و کمک به تولید ملی تأکید می‌شود.

به‌طور خلاصه، این گفتمان به‌وسیله‌ی اصلی‌ترین سازوکار خود یعنی، تأکید بر تفاوت در ویژگی‌های جسمی، جنسی و روانی میان مرد و زن، تلاش می‌کند تا عرصه‌ی حضور زنانه را هرچه بیشتر به سپهر خانوادگی محدود کرده و در قالب کنترل، نظارت و دستور العمل‌های بهنجارساز، از حضور زنان در سپهر همگانی بکاهد. فرایند برساخت سوژه‌ی زنانگی در گفتمان اصولگرا نشان می‌دهد که خانواده اصلی‌ترین نهادی است که این گفتمان با تعریف چگونه بودن‌های زنانه، به تعریف کیفیت حضور زن در بیرون از این حوزه پرداخته و با محوریت نقش‌های جنسیتی، ساختارهای حقوقی و آداب و رسوم سنتی، زنانگی مطلوب به‌گونه‌ای برساخته می‌شود که مطابق با نظام تمایزهای سنتی و قانونی، حضور مردان در رأس سلسله مراتب قدرت حفظ شده و با چالش روبرو نگردد. به این ترتیب، تاکتیک‌ها و سازکارهای گفتمانی به‌گونه‌ای انتخاب می‌شوند که برتری مردانه در نظام تمایزها و سلسله مراتب قدرت حفظ و بازتولید شده و سوژه‌ی زنانگی در سطح کلان، مطیع و فرمانبردار و تأمین‌کننده‌ی حداکثر کارایی و بازده اقتصادی، سیاسی و جمعیتی و در سطح خرد و خانواده ایزه‌ی اقتدار و مالکیت مردانه باشد.

References:

- Creswell, JW. (2012). *Controversies in mixed methods research*. H, Danaifard, H, Kazemi. S, Eshraghi. Tehran. [in Persian]

Dreyfus, H. Rabinow, P. (2000). Michel Foucault: Beyond Structuralism and Hermeneutics. H, Bashiriye. Tehran. Nay Publication. [in Persian]

Foucault, M. (2004). Will to Know (History of sexuqlity). N, Sarkhosh. A, Jahandideh. Tehran. Nay Publications. [in Persian]

Foucault, Michel (2010). Theater of Philosophy: Essays and Lectures. N, Sarkhosh. A, Jahandideh. Nay Publications. Tehran. [in Persian]

Goffman, E. (2002). L'arrangement des sexes. translated into French by H, Maury. Dispute. Paris. [in French].

Goffman, E. (1991). Les cadres de l'expérience. les Editions de Minuit. Paris. [in French]

HALL. S. (2014). Cultural identity and diaspora. Diaspora and visual culture (taylorfrancis.com). [in English]

Hall, S. Du Gay, P. (1996). Questions of cultural Identity. Sage. London. [in English]

Karami Ghahi, M.t. (Winter 2012). Discourse Analysis of Three Development Plans with an Approach to Women and Family Issues. Social Welfare and Development Planningm. 13. 41 to 74. [in Persian]

Kasraei, M.s & Nikkhah Qamsari, N. (Fall 2009). Gender and Revolution: A Different View on Women's Participation in the Islamic Revolution of Iran. *Matin* (Quarterly Journal of Research and Imam Khomeini and Islamic Revolution). 1. 11. (44). [in Persian]

Khzaei, T. (summer 2011). Description of the construction of femininity in associations related to the Osoolgera Front. M.S thesis, unpublished. Tarbiat Modarres University. [in Persian]

Macé, E. (2015). L'Après patriarcat. Seuil. Paris. [in French]

Macé, E. (2014). Chapitre 13. Paradigme du pouvoir vs paradigme de la domination. Dans Usages de Foucault (193-206). Paris. Presses Universitaires de France. doi:10.3917/puf.hen.2014.01.0193. [in French]

Motahari, M. (1990). Women's Rights in Islam. Sadra Publications. Tehran. [in Persian]

Nikhakh Ghamsari, N. (2010). The Transformation of Gender Discourse in Iran after the Revolution. Ph.D. Thesis. Tarbiat Modarres University. [in Persian]

Smart, B. (2006). Michel Foucault. L, Joafshanie. H, Chavoshian. Akhtaran Publication. Tehran. [in Persian]

Soltani, A.a. (2008). Power, Discourse, Language (Mechanisms of Power Stream in the Islamic Republic of Iran). Ney Publication. Tehran. [in Persian]

Women's Cultural and Social Consultation (July 2007) The Basics and Foundations of the Executive Methods to Develop Ifaf Culture. (Policies and Designs Amendments

of the Cultural Revolution's Head Consultation with Appendixes). Tehran. Amendment 413.

Women's Studies and Research Center (2002) Women's Challenges in the Islamic Society and Solutions Developing Fatima Culture. Management Center of Hawza: Sisters' section.

Women's Studies and Research Center (January 2004) Iran's Review of Convention to Eliminate All Forms of Discrimination against Women. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section.

Women's Studies and Research Center (October 2004) Us and Nongovernmental Organizations, and the System of Capitalism. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 7 and 9.

Women's Studies and Research Center (January 2005) Dress and Make-Up; Damages and Solution. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 9.

Women's Studies and Research Center (February 2005) Another Look at Violence Against Women. Monthly Magazine of Hawra. Management Center of Hawza, Sisters' Section. Number 10.

Women's Studies and Research Center (March 2005 and April 2005) International Problem of Women Where the Two Perspectives Meet. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 11.

Women's Studies and Research Center (August 2005) Feminine Identity Reread. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section.

Women's Studies and Research Center (December 2005 and January 2006) Sexual Education for Youth and Adolescence. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 17.

Women's Studies and Research Center (April 2006) Questions and Concept of Iranian Family. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 19.

Women's Studies and Research Center (July 2006) A Look at Family and Women's Problem based on the Nabavi Culture. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section.

Women's Studies and Research Center (February 2007) Questioning Genders in University and Relevant Problems. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 22.

Women's Studies and Research Center (March 2007) Islamic System and the Problem of Women's Dressing. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 23. PERSIAN

Women's Studies and Research Center (July 2007) Ifaf Culture, Family and State; Responsibilities and Codes. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section.

Women's Studies and Research Center (December 2007 and January 2008) Divorce Facts: Our Responsibilities. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 26.

Women's Studies and Research Center (January 2009) the Relationship of Girls and Boys Reread. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 28.

Women's Studies and Research Center (March 2009) Solutions for Marital Relationship. Marital. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 29. PERSIAN

Women's Studies and Research Center (November 2009) Woman, Family Politics. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 32.

Women's Studies and Research Center (May 2010) Woman, Family Politics. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 34.

Women's Studies and Research Center (February and March 2011) Gender Policymaking and Plans: Facts and Responsibilities. Monthly Magazine of Houra. Management Center of Hawza: Sisters' Section. Number 38.